

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی مثال و ملیک
ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت
نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بعد و فنا نجات داده
بملکوت عزّت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت
منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و
فانی بحث را لیاقت کون و انوجاد نباید و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات
بتجلی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت
غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود.... زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را
باسمی از اسماء تجلی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر
کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت
قدیم خود اختصاص نمود ولکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار
شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در
حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و
مجالی که از زنگ و غبار شئونات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال
این شمع و سراج را افروزندهئی باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهندهئی شاید و
واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفروزد و تا آینه از زنگ و غبار
ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس در او منطبع نشود و چون
مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و

موافقت و مشابَهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفهٔ ربّانی و دقیقهٔ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکم مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید: "لی مع الله حالاتُ انا هو وهو انا اِلا انا انا وهو هو" و هم چنین: "قِفْ یا مُحَمَّدُ اَنْتَ الْحَبِیْبُ وَاَنْتَ الْمَحْبُوْبُ" و هم چنین میفرماید: "لَا فَرْقَ بَیْنَكَ وَبَیْنَهُمْ اِلاَّ اَنَّهُمْ عِبَادُكَ" و مقام دیگر مقام بشریت است که میفرماید: "مَا اَنَا اِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ" و ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ اِلاَّ بَشَرًا رَّسُوْلًا﴾ و این کینونات مجرّده و حقایق منیره و ساینط فیض کلّیه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند و افئدهٔ مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعهٔ الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پردهٔ خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده برافرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابدّ در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطهٔ فیض کلّیه و مظهر اسم الوهیّت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرّف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود

که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای تعقل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلّیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیّات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنّت خدا من الأزل الى الأبد